

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

سهیلا صادقی فسائی *

چکیده

بیشتر فهم ما از دنیای اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم و با مسائلی که با آن مواجهیم بر اساس تئوری‌ها و دانشی است که عمدتاً توسط مردان خلق شده است. تسلط مردان در حوزه‌ی نظریه پردازی و تولید دانش باعث شده است که زنان از فرایندهای رسمی نظریه پردازی کنار گذاشته شوند و زمانی که این نظریه‌ها در منصفه‌ی عمل به کار گرفته می‌شوند، مشارکت زنان و موضوعات مهم مربوط به آنها در بسیاری از حوزه‌ها نادیده گرفته می‌شود. این مقاله ضمن تأکید بر ضرورت نظریه پردازی در مسائل زنان فهم ما را از تئوری‌های فمینیستی و موضوعات جنسیتی در هم می‌آمیزد و آن را نقد و بررسی می‌کند.

کلید واژه

فمینیسم، جنسیت، نقش‌های جنسیتی، قدرت، اساس‌گرایی، کنارگذاری، تئوری فمینیستی، بازاندیشی

* دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

تأیید نهایی: ۸۹/۸/۲۴

- تاریخ دریافت: ۸۹/۵/۲۶

۱) طرح مسئله

از اوایل سال‌های ۱۹۷۰، در حاشیه‌ی کنفرانس‌های جامعه‌شناسی همواره این بحث مطرح می‌شد که رشته‌ی جامعه‌شناسی مباحث زنان را در حاشیه قرار داده یا از آن غفلت می‌ورزد. دورتی اسمیت^۱، به عنوان یکی از منتقدان جدی، بر این باور بود که جامعه‌شناسی تجربیات زنان را نادیده گرفته و از آنجا که کلیه‌ی تحقیقات جامعه‌شناسی عمدتاً بر روی مردان متمرکز است، نتایج آنها به زنان تعمیم‌پذیر نمی‌باشد. وی جامعه‌شناسی را متهم به یک نوع پیش‌داوری جنسیتی می‌داند و این امر را به لحاظ روشی یک ضعف برای این رشته به حساب می‌آورد (Smith 1974).

آبوت و والاس نیز بر این امر تأکید می‌کنند که جامعه‌شناسی در بهترین حالت نسبت به مسائل جنسیتی چشم‌های خود را بسته^۲ و در بدترین حالت گرفتار یک نوع جنس‌گرایی^۳ بوده است (Abbott & Wallace 1995: 5). آن اگلی^۴ نیز علت جنس‌گرایی جامعه‌شناسی را تسلط مردان بر این حرفه و ایدئولوژی جنسیت می‌داند که فروتری زنان را امری طبیعی تلقی می‌کند (Oakley 1972). بیشتر این نقدها، که در حاشیه‌ی کنفرانس‌های جامعه‌شناسی شکل می‌گرفت، چندان هم بی‌راه نبود چرا که جامعه‌شناسی علم قرن ۱۹ است، قرنی که زنان عمدتاً در خانه و مردان غالباً در صحنه‌ی کار هستند. بنابراین صورت‌بندی نظری موقعیت‌های اجتماعی زنان بخشی از سنت

1 - Smith

2 - Gender blind

3 - Sexism

4 - Oakley

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

تاریخی جامعه‌شناسی نبود. بنابراین می‌توان گفت که نادیده گرفتن زنان در حوزه‌ی جامعه‌شناسی یک فرایند چند وجهی است که تاریخی طولانی دارد. از یک طرف تحقیقات زنان خارج از جریان‌های غالب بوده و مورد توجه جامعه‌شناسی رایج نبود و از طرف دیگر، جامعه‌شناسی بیشتر حول نظرات مردانی می‌چرخید که تحلیل اجتماعی داشتند. این امر باعث شد که زنان بیشتر در حوزه‌های بین‌رشته‌ای و کاربردی وارد شوند، چیزی که بعدها به نفع آنها تمام شد. با شروع جنبش‌های فمینیستی در سال‌های ۱۹۶۰ و ورود آن به درون دانشگاه در سال‌های ۱۹۷۰ این ایده در میان پژوهش‌گران فمینیست در غرب تقویت شد که تورش‌های موجود در رشته‌های مختلف به چالش کشیده شود. با افزایش زنان در حوزه‌ی جامعه‌شناسی چه به صورت دانشجوی و چه به صورت اعضای هیئت علمی فرایندی شکل می‌گیرد که هنوز ادامه دارد. این فرایند تعهد خود را بر بازسازی نظریه‌های جامعه‌شناختی، روش و رویه‌های سازمانی بنا می‌گذارد و توجه خود را بیشتر به دو امر مهمی معطوف می‌کند که پیش از این از آن غفلت شده است و آنها عبارت‌اند از:

- ساخت اجتماعی که جنسیت را تولید می‌کند؛

- مناسبات جنسیتی که کلیه ساخت‌های اجتماعی را شکل می‌دهد.

به این ترتیب ظهور یک پارادایم جدید برای تحقیق تحت عنوان مناسبات جنسیتی از سال‌های ۱۹۸۰ آغاز می‌شود که در سال ۱۹۹۰ کم و بیش تثبیت می‌شود. محوریت موضوع این پروژه، کنارگذاری مدل‌های سنتی از جمله نقش‌های جنسیتی است که در دهه‌ی ۱۹۵۰ به شدت مورد توجه جامعه‌شناسان

از جمله تالکوت پارسونز^۱ (۱۹۵۶) و سایرین بود. جامعه‌شناسان فمینیست مفهوم «نقش‌های جنسیتی» را یک مفهوم ایستا می‌دانند و آن را برای بحث زنان کافی نمی‌دانند. از این رو یک نوع فهم جدید از جنسیت را مطرح کردند که به‌طور کلی مبتنی بر تحلیل جامعه‌شناختی از نابرابری بود و شاید بتوان گفت که این امر محور زیرین تحولات تئوریک قرار گرفت که تا به امروز نیز ادامه دارد. اگرچه هنوز در جامعه‌شناسی عملی موانع به‌طور کلی مرتفع نشده، اما بدون تردید می‌توان گفت تئوری‌های جدید جامعه‌شناختی که متغیر جنسیت را مد نظر قرار می‌دهند، رویکردهای جدلی را درباره‌ی موضوعاتی خلق کردند که پیش از این حل شده به نظر می‌رسیدند. از این رو با ادغام مفهوم جنسیت در تحلیل‌ها، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی بر روی موضوعاتی چون کار، قشربندی، خشونت و منزلت اجتماعی تغییر کرد. با گره خوردن جنسیت به موضوعات مهمی چون قدرت، عدم تساوی، طبقه و تغییرات اجتماعی تئوری‌های سنتی نقش‌های جنسیتی از کانون توجه فرو افتاد. تفاوت میان مدل‌های جنسیتی ساختی و مدل نقش‌های جنسیتی به حدی عمیق است که به‌طور واقعی حاکی از یک تغییر پارادایمی است. برای مثال، مدل نقش‌های سنتی با ایجاد روابط دوتایی‌ها می‌گوید: «افراد متعلق به یکی از گروه‌ها هستند لذا نقش‌ها را ایفا یا عمل می‌کنند و در این راستا کم و بیش پای‌بند سنت‌ها و کلیشه‌ها هستند». حال آنکه مدل جنسیتی زن و مرد را بالذاته متضاد نمی‌داند ولی بر روی این مسئله بحث

1 - Parsons

می‌کند که چگونه ویژگی‌ها، احساسات، رفتارها و منزلت‌ها به هر گروهی اختصاص داده می‌شود و به منافع گروه‌ها در تحمیل و یا در اختصاص دادن این ویژگی‌ها به گروه‌های دیگر و به تناقضاتی که ممکن است در این رابطه وجود داشته باشد اشاره می‌کند.

ایجاد دوتایی‌ها در انجام تحقیقات به نوعی مؤثرند، لذا محقق باید نسبت به آنها حساس و آگاه باشد. از جمله‌ی این دوتایی‌ها می‌توان به فرهنگ در مقابل طبیعت، عقل در مقابل احساس، فعال در مقابل منفعل، برتر در مقابل فروتر، منفعل در مقابل تابع اشاره کرد. معمولاً صفات احساسی، منفعل، تابع، فروتر و وابستگی به زنان و صفات نقطه مقابل آن به مردان نسبت داده می‌شود. کما اینکه در تبیین پدیده‌ای چون جرم غلبه‌ی این گونه دوتایی‌ها موجب می‌شود جرایم مردان معمولاً بد ولی طبیعی^۱ تلقی شوند و حال آنکه جرایم زنان ناشی از دیوانگی و امری غیرطبیعی^۲ تلقی می‌شود (Wesely 2006) به هر حال امروز این باور وجود دارد که نقش‌های جنسیتی نیز یک نوع ایدئولوژی ارگانیکی جامعه‌ی مدرن است نه یک تئوری که واقعیت را مطرح می‌سازد. برای رهایی از این ایدئولوژی مطالعه‌ی جنسیت بیشتر از گذشته در مطالعات اجتماعی مرئی گشته و مشروعیت یافته است. از این رو در ادامه به توضیح این مطالب پرداخته می‌شود.^۳

1 - Bad but Normal

2 - Mad and Mbnormal

۳- با توجه به اینکه نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان به نسبت جدید است، پژوهش در این حوزه امری ضروری به نظر می‌رسد. از این رو نویسنده، مقاله‌ی حاضر را به عنوان مقدمه‌ای برای کارهای اساسی‌تر می‌داند و تبیین نظریات فمینیستی جهت نقد و بررسی آن در این مجال ضروری بوده است.

۲) جنسیت

اگرچه در اوایل قرن ۲۰ بحث زنان، تحصیلات و مبارزات آنها در سطح سیاسی مطرح بود و حتی بعضی از تئوری پردازان جامعه‌شناسی به آن پرداختند، اما بحث جنسیت برای آنها مرکزیت نداشت و حتی مسائلی چون پدرسالاری، صنعتی شدن و دموکراسی اغلب به مباحث ایدئولوژیک مارکسیستی گره می‌خورد. امروزه نیز موضوعات زنان و جنسیت بیشتر به حوزه بیولوژی و روان‌شناسی سوق داده شده و این‌گونه متصور است که تفاوت میان افراد در آن حوزه‌ها بهتر فهمیده می‌شود و تفاوت زنان و مردان ساختی انگاشته نمی‌شود و حال آنکه در نظریه‌پردازی‌های فمینیستی جنسیت به عنوان یک مفهوم تئوریک فهمیده می‌شود که روابط اجتماعی، به خصوص روابطی که مبتنی بر تفاوت‌های میان دو جنس است، بر اساس آن فهمیده می‌شود. جنسیت یکی از عناصر اصلی ساخت اجتماعی است که به همراه طبقه و نژاد، تجربه‌ی گروه‌ها را شکل می‌دهد (Anderson 1997).

جنسیت به لحاظ اجتماعی شکل می‌گیرد و به قول گیدنز اگر بخواهیم معنی این مفهوم را درک کنیم باید به رفتارهای مردم توجه کنیم. برای مثال، در بیمارستان به مجردی که افراد، نوزاد پسر را می‌بینند با الفاظی چون قوی، زورمند و مردانه او را توصیف می‌کنند و حال آنکه دختر را لطیف، ظریف، شکننده و بامزه می‌دانند (گیدنز: ۱۳۷۴: ۱۷۵-۱۷۳). در نگاه جامعه‌شناسی «جنسیت» اساس اجتماعی دارد و یک مقوله‌ی فرهنگی است. همان‌طور که فرهنگ شیوه‌ی فکر کردن، عمل کردن و احساس کردن را به ما می‌آموزد،

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

جنسیت نیز انتظاراتی را که به لحاظ اجتماعی از زنان و مردان وجود دارد، بیان می‌کند و معمولاً این‌گونه انتظارات از طریق نهادهای اجتماعی چون خانواده، گروه‌های همسالان، وسایل ارتباط جمعی، مذهب و مدارس به بچه‌ها منتقل می‌شود. به عبارت دیگر جنسیت به عنوان جزیی از ساخت اجتماعی تحت تأثیر نهادهای مختلف اجتماعی خلق و به افراد ارائه می‌شود و تجربیات افراد بر اساس آن شکل می‌گیرد، از طرفی نهادها نیز مبتنی بر جنسیت‌اند. در کلیه‌ی فرهنگ‌ها جنسیت بزرگ‌ترین مقوله‌ای است که ارتباط‌های فرهنگی و اجتماعی را مشخص می‌کند. تمام تفاوت‌های موجود بین زنان و مردان را می‌توان به الگوهای فرهنگی نسبت داد. بنابراین اگر تفاوت بین زنان و مردان طبیعی و بیولوژیکی بود ما نمی‌بایست انتظارات متفاوتی برای این دو جنس در جوامع مختلف می‌دیدیم، لذا تفاوت‌ها بیانگر این است که زن بودن و مرد بودن نیز امری فرهنگی است (دیوار ۱۹۵۲).

در تئوری فمینیستی تحلیل جنسیت همواره کانون توجه است اما تأکید بیش از حد بر این مفهوم تئوری فمینیستی را با جدل‌های جدی مواجه می‌سازد، که در جای دیگر به آن خواهیم پرداخت. هر نوع نظریه‌پردازی پیرامون مسائل زنان مستلزم انجام تحقیقات و کاربرد روش‌های علمی است. اما اینکه تحقیقات فمینیستی و روش‌های مربوط به آن چه ویژگی‌هایی دارد، خود موضوع مهمی است. تا جایی که مواضع متفاوت معرفت‌شناسی در شناخت ما و نحوه‌ی تجزیه و تحلیل و در نهایت نظریه‌پردازی‌ها می‌تواند مؤثر واقع شود، که در ادامه به اختصار به آنها خواهیم پرداخت.

۳) معرفت‌شناسی فمینیستی

سی سال پیش، لورین کود^۱، فمینیست کانادایی، این سؤال غیرمتعارف را طرح کرد که آیا جنسیتِ داننده یا شناسا^۲ به لحاظ معرفت‌شناختی مهم است؟ کود از جمله فمینیست‌هایی بود که درباره‌ی مفاهیمی چون اقتدار، قدرت و مردانگی در خلق و تولید دانش اظهار نظر می‌کرد (Code 1981; Miller 1976; Smith 1974). بحث‌های معرفت‌شناسی فمینیستی عمدتاً تحت تأثیر محققان فمینیستی است که دائم به تأثیر تورش جنسیت در جمع‌آوری، تفسیر و سازماندهی داده‌ها، به‌خصوص در تحقیقاتی که بر روی تفاوت‌های جنسیتی در علوم زیستی - رفتاری انجام می‌گیرد، اشاره می‌کند. استفاده‌ی انحصاری از مردان به عنوان محقق و سوژه‌های تحقیق و تأکید بر فعالیت‌های مردان بیانگر نامرئی بودن زنان در این تحقیقات است. تأثیر مردانگی بر دانش آنجا بیشتر آشکار می‌شود که بر روی ویژگی‌هایی چون استقلال، عقلانیت، دلیل‌آوری و ارزش‌گذاری آن برای مردان و نقطه‌ی مقابل آن برای زنان تأکید می‌شود (Lloyd 1983; Keller 1985).

برای انجام دادن تحقیق فمینیستی موضع‌گیری‌های معرفت‌شناسانه‌ی متفاوتی متصور است که از جمله می‌توان به تجربه‌گرایی، نسبی‌گرایی و دیدگاه‌گرایی اشاره کرد، که به اختصار به آنها اشاره می‌شود.

1 - Lorraine Code

2 - Knower

۳-۱) تجربه‌گرایی فمینیستی

تجربه‌گرایی فمینیستی^۱، پاسخی بود که در سطح وسیعی از دانشمندان فمینیست و انتقادات فمینیستی از علم برخاست و در سنت‌های فلسفی متعددی ریشه دارد (Giere & son 1996; Eichler 1988). تجربه‌گرایان فمینیست به این موضوع توجه می‌کنند که چگونه ارزش‌های فمینیستی می‌تواند تحقیق تجربی را آگاه سازد و با توجه به تورش‌های جنسیتی که در رویه‌های اثبات‌گرایی سنتی در علم وجود داشته و اجتناب از آنها، می‌توان به درک صحیح‌تری از موضوع‌های مطالعه شده دست یافت. در حالی که تجربه‌گرایان فمینیست وصل به فرضیات اثبات‌گرایانه هستند و برای حقیقت و مشروعیت تولید دانش تلاش می‌کنند بر این مسئله تأکید دارند که کلیه‌ی مشاهدات، واقعیت‌ها و یافته‌ها بار ارزشی دارند و قضاوت‌های ارزشی نقش اساسی را در تحقیق تجربی بازی می‌کند. ایچلر^۲ برای تولید دانش، بر اجتناب از جنس‌گرایی در موضوع، زبان، روش، طرح سؤالات، مفاهیم، تعاریف و تفسیر داده‌ها تأکید می‌کند (Eichler 1988 Cited in Abbott & Wallace 1990: 208). تجربه‌گرایی فمینیستی فرضیات سنتی تحقیق را با زمینه‌های اکتشافی برملا می‌کند (Danner & landis 1990:107) و تحقیق را بر اساس فرضیاتی چون معانی مشترک خلق شده و فضای بین ذهنی میان محقق و مشارکت‌کنندگان و واقعیت میان آنها جلو می‌برد (Olsen 1994:163). همچنین محققان فمینیستی هویت اجتماعی تحقیق مانند نژاد، قومیت، طبقه و جنسیت را چنانچه با

1 - Feminist Empiricism

2 - Eichler

اعتبار دانش تولید شده توسط تحقیق مرتبط باشند تشخیص می دهند، اما عده ای معتقدند تجربه گرایی فمینیستی بر اساس همان فرضیات اثبات گرایانه قرار گرفته، لذا نمی تواند دانش فمینیستی تولید کند (Stanley & Wise 1983). به عبارتی از نگاه این عده، مشاهده کننده به هیچ وجه عضو بی طرف و خنثی نیست و از آنجا که دانش به نحو اجتماعی تولید می شود، نگرش ها و تجربیات خاصی که مشاهده گران در کار خود دارند بر روی اینکه چه چیزی را مطالعه کنند و چگونه مطالعه کنند یا چه چیزی را نتیجه گیری کنند تأثیر می گذارد (Nelson 1990).

۳-۲) نسبی گرایی^۱

لیز استانلی از جمله فمینیست هایی است که به نوعی نسبی گرایی در تولید دانش اعتقاد دارد. از نظر وی دنیا یا ساخت های اجتماعی وجود خارجی ندارند و این گونه نیست که منتظر ما باشند که برای تحقیق به سراغشان برویم بلکه هر چه هست تجربه های ذهنی افراد است و کاری که محققان فمینیستی می کنند، پرده برداری از روی این تجربه هاست و زنان باید عهده دار این مسئولیت گردند چرا که آنها تجربه های مشترکی دارند (Stanly & Wise cited in Aboot and wallace: 211). به عبارتی این دسته از فمینیست ها به نوعی متأثر از کانت بوده و جهان را بازتاب ذهن می دانند، یعنی معتقدند ذهن حقیقت را کشف نمی کند بلکه آن را اختراع می کند.

1 - Relativism

۳-۳ دیدگاه‌گرایی^۱

مطابق نظریه‌ی دیدگاه‌گرایی، تولید دانش فعالیتی است که جنبه‌ی سیاسی دارد و موقعیت اجتماعی صاحب شناخت به شناخت وی شکل می‌دهد، لذا همه‌ی رویکردها به یک نسبت مساوی و معتبر نیستند (Anderson 1997). مطابق این نظریه، جایگاه خاص زنان در جوامع مردسالاری می‌تواند در ساخت و تولید دانش جدید مؤثر واقع شود و زنان در ساخت دانش به عنوان یک منبع به حساب می‌آیند و این ناشی از حقیقت بیولوژیک آنها نیست، بلکه ناشی از تجربه‌ی بی‌نظیر زنان به عنوان یک گروه سرکوب شده است زیرا سیستم‌های غالب برای کسانی که از آن بیشترین بهره را می‌برند، کمتر مرئی است. برای مثال، این احتمال برای مردان قوی‌تر است که حضور پدرسالاری را بیشتر از زنان انکار کنند، حتی در زمانی که زنان به طور کامل قادر به درک عملکردهای سرکوب جنس‌گرایانه نباشند و حال آنکه گروه‌های سرکوب شده غلبه و تسلط سیستم‌های طبقاتی، نژادی و جنسیتی را بهتر تشخیص داده و می‌بینند. مطابق این رویکرد، هدف پذیرش بی‌چون و چرای نظریات گروه‌های سرکوب شده نیست چرا که این احتمال نیز وجود دارد که سیستم‌های سرکوبگر به آگاهی افراد تحت ستم شکل دهند، بلکه منظور این است که نظریه‌های کامل‌تر، نظریاتی هستند که بر اساس تجربیات مشاهده شده‌ی گروه‌های مسلط و تابع هر دو ساخته شده باشند. در این میان عده‌ای معتقدند دیدگاه و منظر زنان نسبت به واقعیت اجتماعی درست‌تر است زیرا آنها به لحاظ حاشیه‌ای بودن

1 - Standpoint Theory

از حفظ نظام اجتماعی منتفع نمی‌شدند، لذا امکان درک بهتر حقایق برای آنها بیشتر است (Hartsock 1998; Harding 1987).

طرفداران نظریه‌ی دیدگاه قدرت متفاوتی را که گروه‌های مختلف از آن برخوردارند و با آن دانش را تعریف می‌کنند به چالش کشیدند.

۴) تحقیق فمینیستی

در حالی که این سؤال هنوز به قوت خود باقی است که آیا روش یا متدولوژی فمینیستی وجود دارد یا نه؟ اما می‌توان درباره‌ی تحقیق فمینیستی و ویژگی‌های آن سخن راند. تحقیق فمینیستی از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. به این معنا که تحقیق فمینیستی در مورد زنان، برای زنان تا جایی که ممکن است با زنان صورت پذیرد (Devalut, 1990; Stanely & Wise 1983-1993). ساندرهاردینگ^۱ با برشمردن ویژگی‌های زیر تحقیق فمینیستی را از سایر تحقیق‌ها جدا می‌سازد.

الف - تأکید بر تجربه‌ی زنان، بنابراین تحقیق فمینیستی «مسئله بودن» را از دید آنها بیان می‌دارد و فرضیه‌ها در بستر تجارب زنان به محک گذاشته می‌شوند. تجاربی که خاص زنان است مانند تجربه‌ی مادری یا تجربه‌ی زن بودن.

ب - تحقیق باید برای خواسته‌های زنان انجام گیرد، نه در مورد آنها. برخلاف تحقیقات سنتی که سعی بر شناخت زنان دارند تا از این شناخت جهت مدیریت آنها استفاده شود، تحقیق فمینیستی با این هدف صورت

1 - Sandra Harding

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

می‌پذیرد که شرایط آنها بهتر شود. همان طور که بوردو و دیگران نیز اشاره می‌کنند: «نتایج تحقیق فمینیستی تغییر، عمل‌گرایی و رهابخشی زنان است» (Fonow & Cook 1991: 2005). اسکینگز نیز با اشاره به تمایز تحقیق فمینیستی از سایر تحقیقات با این اصل شروع می‌کند که ماهیت و طبیعت واقعیت در جامعه‌ی غربی نامساوی و سلسله‌مراتبی است (Skeggs 1994: 77).

ج - هدف محقق در تحقیق‌های فمینیستی رشد فهم انتقادی از جامعه است تا از این طریق جهان اجتماعی دگرگون شده و در مسیرهای عادلانه‌تری حرکت کند. به عبارت دیگر نتیجه‌گیری‌های تحقیق نباید به بازتولید فرهنگ غالب و مردسالار بپردازد بلکه باید برای زنان و در جهت تغییر شرایط آنها صورت پذیرد. از این رو در هر تحقیق چند پرسش اساسی مطرح می‌شود. برای مثال، درباره‌ی زنان چه می‌دانیم؟ چرا وضع زنان به این صورت است؟ زنان موقعیت خود را چگونه تجربه می‌کنند؟ درک و تصور زنان نسبت به موقعیت اجتماعی خودشان چگونه است؟ اما اینکه تحقیقات فمینیستی عمدتاً با چه نوع روش‌هایی صورت می‌پذیرد موضوعی است که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۵) روش فمینیستی

در طول سال‌های گذشته همواره این پرسش از سوی دانشجویان رشته‌ی مطالعات زنان مطرح بوده که آیا روش فمینیستی وجود دارد. در صورت وجود چنین روشی ویژگی‌های آن کدام است و با روش‌های رایج و متعارف

چه تفاوتی دارد؟ اگر منظور از روش، انواع شیوه‌های گردآوری داده‌ها باشد، هیچ روشی فی‌نفسه فمینیستی یا ضدفمینیستی نیست. بنابر نظر هاردینگ آنچه تحقیق فمینیستی را از سایر پژوهش‌ها متمایز می‌سازد، موضوعات مورد تحقیق، هدف تحقیق، فرضیه‌ها، رابطه‌ی میان محقق و موضوع، چارچوب‌های نظری و تفسیر نتایج تحقیق است (Harding 1987a, 1987b). روش تحقیق اغلب با موضوع تحقیق بستگی دارد اما بیشتر فمینیست‌ها از به کار گرفتن روش‌های کمی ابا دارند، زیرا بر این باورند که روش‌های کمی سوژه‌های انسانی را چون شیء می‌نگرد و از طرفی ادعای بی‌طرفی و خنثی بودن می‌کند حال آنکه این امر امکان‌پذیر نیست. پژوهش‌گران فمینیستی سعی می‌کنند از دیدگاه اثبات‌گرایانه‌ی جامعه‌شناسی به عنوان یک علم دور شوند و با توجه به این اصل که تحقیق باید به وسیله‌ی زنان، برای زنان و با زنان صورت پذیرد، روش‌های کیفی را مناسب‌تر می‌دانند. بنابر باور بیشتر فمینیست‌ها روش‌های کیفی این قابلیت را دارند که صدای زنان را بیشتر منعکس سازند و این امکان را فراهم می‌سازند که دنیا از دید سوژه‌های تحقیق فهمیده شود و این باور را که محقق می‌تواند و یا باید فاصله‌ی خود را با موضوع تحقیق حفظ کند، ادعای واهی می‌شمارد چون محقق خود نیز بخشی از موضوع مورد مطالعه است؛ لذا درگیری محقق نه تنها اجتناب‌ناپذیر که ضروری است چون محقق باید بتواند خودش را با موضوع تحقیق مرتبط سازد (Abott & Wallace 1995: 207).

آن‌اکلی نیز در مقاله‌ی بی‌نظیر خود در سال ۱۹۸۱ فرضیات مردانه را راجع

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

به «مصاحبه‌ی مناسب» به چالش می‌کشد و می‌گوید: «این‌گونه مصاحبه‌ها کلیه کتاب‌های اصلی جامعه‌شناسی را پر کرده است». وی می‌گوید: «هر روشی که برای فمینیست‌ها مناسب‌تر باشد را می‌توان به عنوان روش‌های فمینیستی تلقی کرد». اکلی می‌گوید: «برخلاف رویکرد عینی و استاندارد شده که فاصله‌ی بین محقق و پاسخ‌گو را پیشنهاد می‌کند، مصاحبه‌ی موفق زمانی اتفاق می‌افتد که رابطه‌ی بین مصاحبه‌شونده و مصاحبه‌کننده سلسله‌مراتبی نباشد و مصاحبه‌کننده باید این آمادگی را داشته باشد که هویت شخصی خودش را در این رابطه قرار دهد (Oakly 1981: 41). در مصاحبه‌ای که وی با مادران داشت، اشاره می‌کند که هویت وی به عنوان یک مادر باعث می‌شد که وی با پاسخ‌گویان هم سطح شود و آن سلسله‌مراتب قدرتی بین محقق و پاسخ‌گو درهم ریزد. به عبارت دیگر اکلی با دید خوش‌بینانه‌ای بر این باور است که با ایجاد ارتباط دوستانه و غیر سلسله‌مراتبی می‌توان تفاوت قدرت را از بین برد ولی بعداً این مطلب از سوی عده‌ای از پژوهش‌گران نقادی شد. به این معنا که متوازن نبودن قدرت در تحقیق امری اجتناب‌ناپذیر است. جامعه‌شناسان فمینیست این مسئله را تشخیص می‌دهند که پژوهش‌گران و پاسخ‌گویان ارتباط متفاوت و نامساوی با دانش دارند (Glucksman 1994: 150). امروزه، دیگر تمرکز روی این سؤال نیست که آیا عدم تساوی قدرتی بین پاسخ‌گو و پرسش‌گر وجود دارد، بلکه تمرکز بر این مطلب است که چگونه قدرت می‌تواند بر روی تولید دانش و بر ساخته شدن فرایندها اثر بگذارد. لذا سؤالاتی نظیر چه کسی دانش را تولید می‌کند؟ (Code 1991)، دانش چه کسی؟

(Harding 1991) و چه کسی برای چه کسی صحبت می‌کند؟ (Code 1995) برای فمینیست‌های معاصر و پست مدرن اساسی است. بنابراین این چالش برای فمینیست‌ها جدی است که شناخت حاصل باید با توجه به زمینه‌های عدم تساوی قدرت بین پژوهش‌گر و پاسخ‌گو و تفاسیر پژوهش‌گر فهمیده شود. کم‌اینکه به نظر کود به ندرت می‌توان تصور کرد که ما واقعاً فردی را حتی از طبقه، نژاد و یا گروه‌های اجتماعی خودمان می‌فهمیم و این موضوعات وقتی که تفاوت‌ها و پیچیدگی‌های بیشتری وجود دارد جدی‌تر می‌شود (Code 1995: 30). پس صدای پاسخ‌گویان کجا شنیده می‌شود؟ داستان‌های آنها کجا تبدیل به تئوری می‌شود؟ شاید عده‌ای با تأکید بر مشاهدات همراه با مشارکت، مطالعات موردی و روش‌های قوم‌نگاری در مقام پاسخ به این سؤالات برآیند، اما ذکر این نکته ضروری است که معمولاً مرحله‌ی تحلیل و تفسیر داستان‌های دیگران در میدان تحقیق انجام نمی‌گیرد، بلکه در دفاتر کاری صورت می‌گیرد و مرحله‌ی تفسیر و تحلیل داده‌ها با موضوعاتی چون قدرت و عدم تساوی بین پاسخ‌گو و پژوهش‌گر آمیخته است. عده‌ای برای رفع این مشکل موضوع «بازاندیشی» را مطرح می‌کنند. همان‌طور که دنزین^۱ می‌گوید: «موضوع بازاندیشی و راه‌هایی که در آن ذهنیت و تورش به عنوان محقق در زندگی دیگران گره می‌خورد، مسئله‌ای است که توجه جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و پژوهش‌گران فمینیستی و حتی فلاسفه را به خود جلب کرده است» (Denzin 1997: 27).

1 - Denzin

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

بازاندیشی به این معناست که دانش تولید شده می‌تواند در یک فرایند متداوم و باز تغییر کند. لذا از دید فمینیست‌ها ادعاهای شناختی ماهیت موقتی، رویکردی و جزئی دارند. تولید تئوری به عنوان یک فعالیت اجتماعی دیده می‌شود که به لحاظ فرهنگی، اجتماعی و تاریخی ریشه‌دار است (Haraway 1988).

ناگفته نماند که بحث پیرامون بازاندیشی، سؤالات پیچیده‌ای را در مورد منزلت، اعتبار، تورش و اقتدار ادعاهای شناختی خود فمینیست‌ها نیز ایجاد می‌کند (Bordo 1997).

اگرچه فمینیست‌ها اهمیت بازاندیشی را دریافته‌اند ولی این سؤال به قوت خود باقی است که محققان چگونه می‌توانند در زمینه‌های تحقیق تجربی، تحلیل و تفسیر روایت‌ها این کار را انجام دهند، چنانچه رین‌هارز^۱ در پاسخ به این سؤال جالب که «من کیستم» به بیست نوع «خود» متفاوت از خودش اشاره می‌کند که می‌تواند در فرایند تحقیق تأثیر گذارد (Reinharz cited in Hertz, 1997: 3-20) حتی جایی که محققان و پاسخ‌گویان تشابهات فرهنگی و ساختی دارند و به لحاظ جنسیت، قومیت و طبقه مشابه هستند، این امر شناختن و یا بهتر شناختن را تضمین نمی‌کند. در هر صورت محقق برآمده از طبقه‌ی متوسط و تحصیل کرده مزیت‌هایی دارد که می‌تواند فرایند تحقیق و یافته‌ها را متأثر سازد.

نویسنده‌ی مقاله به هیچ وجه در پی دست کم گرفتن نقش بازاندیشی نیست چرا که باور دارد بازاندیشی به معنای فهم تأثیرات شخصی، نهادی،

1 - Reinharz

عاطفی، معرفت‌شناختی و نظری در فرایندهای تفسیری تحقیق امری مهم است، اما هنوز این سؤال به قوت خود باقی می‌ماند که محققان چگونه در زمینه‌های تجربی، تحلیل و تفسیر روایت‌ها این کار را انجام می‌دهند؟ کمالینکه رمضان اقلو و هلند می‌گویند: «فمینیست‌ها در مورد نیت خود برای دستیابی به قدرت موفق‌تر بوده‌اند تا دستیابی به مهارت‌ها و استراتژی‌هایی که محققان با توجه به آن بتوانند بر محدودیت فهمیدن غلبه کنند» (Ramazanoglu and Holland 2002: 119).

زنان رنگین پوست و جهان‌سومی‌ها با برجسته ساختن مفاهیمی چون «دیگری»، «نژاد پرستی»، «قوم‌مداری» و «کنارگذاری» این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا فمینیست‌ها در فرهنگ‌های مسلط، هیچ‌گاه می‌توانند خرده فرهنگ‌های دیگری را بشناسند؟ (Spivak 1993; Alexander & Mohanty 1997).

قبل از پاسخ‌گویی به این سؤال، جمع‌بندی این مطلب ضروری است که فمینیست‌ها با تحقیق در مورد تجربیات زنان و با کاربرد روش‌های کیفی و بازاندیشی مداوم در یافته‌ها در پی نظریه‌پردازی و خلق نظریه‌های جدید در مورد مسائل زنان هستند، اما اینکه در این راه چقدر توفیق حاصل کرده‌اند، بحثی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۶) فمینیسم و صورت‌بندی نظری مسائل زنان

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نظریه‌های جامعه‌شناسی به عنوان نظریه‌هایی مردم‌محور که از مناسبات جنسیتی غافل

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

شده‌اند نقد شدند و فمینیست‌ها با این داعیه که بهترین راه برای تصحیح این روند به حساب آوردن تجربیات روزانه‌ی زنان و نظریه‌پردازی‌های غیررسمی است، تحقیقات خود را رقم زدند. آنها بر دیدگاه زنان و مفهوم‌سازی آنها از زندگی روزمره به عنوان چیزی که به استمرار خلق می‌شود و با عوامل اجتماعی تغییر شکل می‌دهد، تأکید می‌کنند (Smith 1987). در نظریه‌پردازی فمینیستی زندگی زنان مرکزیت می‌یابد و هدف تئوری فمینیستی به لحاظ نظری، فهم عدم تساوی جنسیتی، نقش‌های اجتماعی زنان و تجربیات زیسته‌ی آنها در حوزه‌های مختلف اجتماعی است و به لحاظ عملی، هدف، ارتقاء حقوق زنان است. در نظریه‌پردازی فمینیستی جنسیت به عنوان یک مفهوم اصلی است که روابط بین دو جنس بر اساس آن تبیین می‌شود. اگرچه فمینیسم در برگیرنده‌ی نحله‌های فکری متعددی است ولی می‌توان گفت که نظریه‌پردازی‌های فمینیستی بر اساس فرضیات مشترک زیر بنا می‌شوند:

الف - زنان موضوعات مشروعی برای مطالعه هستند و دنیا را باید از دید آنها فهمید؛

ب - زنانگی نیز مانند مردانگی یک برساخت اجتماعی است و این‌گونه نیست که به لحاظ بیولوژیکی تعین یافته باشد؛

ج - زنان به عنوان یک مقوله‌ی اجتماعی همواره موضوع فروتری و مطیع بودن قرار گرفته‌اند، به‌خصوص از زمانی که مالکیت خصوصی اختراع شد و این موضوع باید در تحلیل‌های اجتماعی ادغام گردد (Anderson 1997)؛

د - فمینیسم عدم تساوی اجتماعی را به مناسبات میان زنان و مردان

وصل می‌کند و بیشتر به دنبال توانمندسازی زنان و کاهش تسلط مردان است (Taylor 1989)^۱

هـ - یکی از مسائل مهم در نظریه‌پردازی فمینیستی تعهد به تغییرات اجتماعی است. به عبارتی دیگر برای حذف فروتری به یک نوع علم رهایی‌بخش نیاز است و برخلاف تصورات سنتی این علم خنثی نیست، بلکه به شدت به دنبال درگیر شدن است؛

و - فمینیست‌ها قوانین جهانی را که بتوان اتوماتیک وار برای دو جنس به کار برد، نفی می‌کنند و بر این باورند که با خلق نظریه‌های فمینیستی می‌توان بر ناکارایی ساختاری نظریه‌های مردم‌محور فائق آمد. لذا آنها به دنبال تولید دانش فمینیستی بوده و برای رسیدن به چنین دانشی یا برای دستیابی به نظریه انجام دادن تحقیقات در حوزه‌ی زنان را امری ضروری می‌دانند. برای انجام دادن تحقیقات نیز اتخاذ روش‌های تحقیقی خاص اهمیت می‌یابد. برخلاف تصور چیزی به عنوان روش فمینیستی وجود ندارد اما به یقین تحقیقات فمینیستی ویژگی‌های خاص خود را دارد که از سایر تحقیق‌ها متمایز است، کما اینکه شرح آن رفت.

ز - فمینیست‌ها به سه رویکرد نظری جامعه‌شناسی، کارکردگرایی، کنش متقابل نمادی و تضاد که همواره در حوزه‌ی جامعه‌شناسی مسلط بوده‌اند، انتقاد داشته‌اند. از این رو می‌توان گفت نظریه‌پردازی فمینیستی در هیچ یک از سه نظریه‌ی واقعیت اجتماعی، رفتار اجتماعی و تعریف اجتماعی که از

۱ - اگر چه در عمل رویکردهای فمینیستی گاهی به تشویق تقابل و تخصم زنان و مردان پرداخته است.

دیرباز تا کنون به عنوان جهت‌گیری نظری جامعه‌شناسی مطرح بوده، جای نمی‌گیرد و در واقع می‌تواند در ورای مرزهای این سه انگاره‌ی نظری حرکت کند و با به عاریت گرفتن ایده‌هایی از هر سه انگاره، بر نزدیک ساختن این جهت‌گیری‌های گوناگون آنها را در چارچوب یک نظریه‌ی اجتماعی ترکیب سازد و یک رویکرد تلفیقی ارائه کند (ریترز ۱۳۸۷). انواع نظریه‌های فمینیستی حول دو سؤال اساسی شکل گرفته‌اند. یک سؤال توصیفی که ما درباره‌ی زنان چه می‌دانیم و یک سؤال تبیینی که چرا وضع زنان این‌گونه است؟ کلیه‌ی نظریات فمینیستی نیز در دو مسئله مشترک‌اند. اول آنکه، همه‌ی آنها زن محورند و دوم آنکه، بر تغییر، اصلاح و عمل‌گرایی تأکید دارند. نظریات فمینیستی از جهاتی نیز با هم متفاوت‌اند. برای مثال، برخی بر برابری زن و مرد و برخی بر برتری زن نسبت به مرد و برخی بر تفاوت زن و مرد تأکید دارند. فمینیسم در خطوط تئوریکی متنوعی ظاهر می‌شود. فمینیست‌های اولیه خودشان را به لیبرال، رادیکال و سوسیال تقسیم‌بندی می‌کردند و این تقسیم‌بندی عمدتاً بستگی به نقطه نظرات سیاسی آنها داشت. فمینیسم لیبرال برآمده از جنبش حقوق مدنی در سال‌های ۱۹۵۰ می‌باشد. این رویکرد نظری استراتژی‌های گوناگونی جهت تغییر داشت. رویکرد حقوق زنان و آزادی زنان دو شعبه‌ی اصلی برآمده از موج دوم فمینیسم است. رویکرد حقوق زنان در این جهت کار می‌کرد که حقوق مساوی را برای زنان تأمین کند و برای رسیدن به این هدف، تغییرات قانونی و سیاسی و سیاست‌های ضد تبعیض را دنبال می‌کند. اینها به دنبال خلق نهادهایی هستند که نسبت به جنسیت خنثی

باشند و حقوق مساوی را به افراد اعطاء کنند. رویکرد حقوق زنان در زمینه‌ی تئوری سیاسی لیبرالی تمرکز یافته است. هنگامی که مری ولستون کرافت^۱ در سال ۱۷۹۲ در مورد حقوق زنان نوشت به دنبال تساوی و آزادی برای زنان بود. وی معتقد بود که زنان مانند مردان موجودات عقلایی هستند که می‌توانند برای زندگی خود مسئول باشند. لیبرال فمینیسم دستیابی به حقوق مساوی را از طریق قانون ممکن می‌داند (Wollstonecraft 1792).

فمینیسم رادیکال که در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از چپ جدید انشعاب یافته است بیشتر زنان تندرو را جذب کرده و این رویکرد بر تقابل زن و مرد و برتری زنان نسبت به مردان تأکید می‌کند. پدرسالاری مفهوم کلیدی این نظریه است. فمینیسم سوسیال نیز مانند مارکسیست‌ها بر این باورند که مناسبات طبقاتی و ارتباطات جامعه‌ی سرمایه‌داری برای فهم سرکوب زنان مهم هستند، اما برخلاف مارکسیست‌ها سرکوب را صرفاً ناشی از طبقه نمی‌داند که با از بین رفتن سرمایه‌داری و نظام طبقاتی از بین برود. بلکه این نظریه‌پردازان به ارتباط متقابل بین فضاها‌ی عمومی سرمایه‌داری و مناسبات دولتی و فضاها‌ی خصوصی و خانواده اشاره کردند و معتقدند که زنان با مواظبت از بچه‌ها و همسران و انجام دادن کارهای خانگی به تولید و بازتولید کمک می‌کنند و در نتیجه هم سرمایه‌داری و هم مردان از کار میجانی زنان منتفع می‌شوند.

1 - Wollstonecraft

۷) نقد و بررسی نظریه پردازی فمینیستی

اگرچه صورت‌بندی‌های نظری که تا به حال از سوی فمینیست‌ها صورت گرفته در بسیاری از موضوعات روشنگرانه بوده و بسیاری از غفلت‌های جامعه‌شناسی سنتی را آشکار ساخته و بر اهمیت متغیر جنسیت به عنوان یک متغیر تبیین‌کننده تأکید کرده است ولی انتقاداتی به رویکردهای فمینیستی نه تنها در سطح روش‌شناسی بلکه در سطح نظریه‌پردازی مطرح است، که در زیر به آنها اشاره می‌شود.

الف - علی‌رغم انتقاد فمینیست‌ها به نظریه‌های جامعه‌شناسی، بیشتر نظریات فمینیستی به دیدگاه‌های اصلی در جامعه‌شناسی متکی است. به عبارت دیگر، فمینیست‌ها بیشتر از آنکه نظریه‌ی مستقلی را ابداع کرده باشند، نظریات موجود را نقد، اقتباس و بازسازی کرده‌اند؛

ب - اگرچه کلیه‌ی فمینیست‌ها بر سرکوب و فروتری زنان و تلاش برای رهایی از آن توافق دارند، اما در مورد علل فروتری و سرکوب یا نحوه‌ی رهایی بخشی توافق و یا طرح روشنی وجود ندارد؛

ج - در علوم اجتماعی برخی از نظریه‌پردازی‌ها از ابتدا با توجه به یک نوع عمل‌گرایی شکل گرفته است، به عنوان مثال، نظریه‌ی مارکسیسم در پی درهم ریختن نظام سرمایه‌داری و تغییر جهان به نفع پرولتاریا شکل گرفت. فمینیسم هم از جمله مکاتب فکری و فلسفی است که باید بر اساس علایق عملی‌اش ارزیابی شود. فمینیسم در پی رهایی بخشی زنان و تغییر وضعیت موجود به نفع آنهاست و شاید بتوان گفت که اصولاً علایق عملی این‌گونه

مکاتب فکری به نوعی بر علایق نظری و نظریه‌پردازی سایه افکنده است و از آنجا که بعد نظری تابع بعد عملی است، هر جا که علاقه‌های عملی کم می‌شود به لحاظ نظری نقصان دیده می‌شود. به عبارت دیگر تئوری فمینیستی بیش از حد به طرف مقاومت و تغییر جهت‌گیری کرده است. به عبارت دیگر بیش از آنکه از فمینیسم یک دیدگاه منسجم نظری را توقع داشته باشیم یک گرایش ایدئولوژیک ناظر به عمل را باید در نظر بگیریم؛

د - فمینیسم با توجه به تطوراتی که پیدا کرده است، یک چیز واحد نیست. تنها عنصر وحدت بخش و مشترک در بحث‌های فمینیستی محوریت زنان و تأکید بر عمل‌گرایی است و الا نظریات فمینیستی از این لحاظ که گاهی بر برابری زن و مرد، گاهی بر تفاوت یا برتری زن نسبت به مرد تأکید کرده‌اند می‌توانند متفاوت تلقی می‌شوند؛

ه - بسیاری از مناسبات اجتماعی و روابط میان زن و مرد بر اساس مفهوم «قدرت» و نابرابری در قدرت فهمیده می‌شود و علی‌رغم تأکید بیش از حد فمینیسم بر این امر، هیچ طرح مستقل و بدیعی در نظریه‌پردازی‌های فمینیستی برای توزیع عادلانه‌ی قدرت و مشارکت اجتماعی زنان دیده نمی‌شود و صرفاً به بازگویی مطالب در مکتب‌های رایج پرداخته می‌شود. به این معنا که اندیشه‌های سیاسی فمینیست‌ها دوباره در همان دسته‌بندی‌های رایج لیبرالیسم، سوسیالیسم و مارکسیسم جای می‌گیرد؛

و - نظریات فمینیستی همواره به تحلیل جنسیت توجه داشته‌اند و مفهوم جنسیت یک مفهوم کلیدی و مرکزی است، کما اینکه تحلیل‌های فمینیستی

از این مفهوم، اهمیت و قدرت تبیینی این مفهوم را نشان می‌دهد، اما تأکید بیش از حد فمینیست‌ها بر این مفهوم، نظریه‌ی فمینیستی را با دو جدل جدی مواجه می‌کند که تحت عنوان کنارگذاری^۱ و اساس‌گرایی^۲، مفهوم‌سازی شده است (Diquinzio 1993). کنارگذاری و اساس‌گرایی مشکلاتی را به لحاظ نظری و عملی برای تئوری فمینیستی ایجاد می‌کند که بسندگی آن را خدشه‌دار می‌سازد. انتقاد کنارگذاری در تئوری فمینیستی ابتدا به وسیله‌ی زنان سیاه پوست مطرح شد (Collins 1990). منتقدان این‌گونه بحث می‌کنند که تئوری فمینیستی از مفهوم جنسیت استفاده می‌کند تا تجربیات، موقعیت و صدای زنان شنیده شود، اما برتری دادن جنسیت نسبت به سایر جهات ساخت اجتماعی موجب می‌شود که عناصر دیگر از جمله نژاد، طبقه و قومیت که در شکل‌گیری هویت اجتماعی مؤثرند، تئوریزه نشوند. لذا تئوری فمینیستی بیشتر بر اساس تجربیات زنان سفید پوست طبقه‌ی متوسط تئوریزه شده است و ادعاهایی را ارائه می‌کند که بیشتر در مورد آنها صادق است، حال آنکه بدون تحلیل نژاد، طبقه و رابطه‌ی آنها با جنسیت، تئوری فمینیستی کامل نخواهد بود. کما اینکه امولد^۳ می‌گوید: «فمینیست‌های سفید پوست با محدود کردن تئوری‌های خود به فرهنگ و تاریخ خاص خود، تاریخ و فرهنگ زنان رنگین پوست را نادیده گرفته‌اند و زنان رنگین پوست را از مشارکت مساوی در جنبش زنان جدا کرده‌اند» (Omolade cited in Diquinzio 1993). تئوری فمینیستی یک ماهیت انحصاری دارد که عمدتاً دربرگیرنده‌ی تجربیات زنان سفیدپوست

1 - Exclusion

2 - Essentialism

3 - Omolade

است. شاید بتوان گفت که این کنارگذاری ناشی از تعهد انحصاری تئوری فمینیستی به جنسیت است که به نوبه‌ی خود مشکل اساس‌گرایی را نیز برای تئوری فمینیستی به بار می‌آورد. در تئوری فمینیستی، جنسیت یک تجربه‌ی متصل و به هم پیوسته است. تئوری فمینیستی با تأکید بر سازه‌ی اجتماعی جنسیت بر مفهومی از سوژه تکیه می‌کند که سازه‌ی اجتماعی جنسیت بر اساس آن به عنوان امری متعین و یکپارچه دیده می‌شود. از این رو در تئوری فمینیستی جنسیت اساس تحلیل قرار می‌گیرد و هم به عنوان هویت و هم به عنوان نشانه تفاوت دیده می‌شود!!!

ز - بنابراین با تأکیدی که تئوری فمینیستی بر تجربیات زنان سفیدپوست طبقه‌ی متوسط دارد، می‌توان گفت یک نوع برگزیده‌گرایی^۱ در تئوری فمینیستی ملاحظه می‌شود، حال آنکه پافشاری تئوری فمینیستی بر جهانی بودن تجربه‌ی زنان بر حسب جنسیت است در حالی که در نظریه پردازی‌های خود به نابرابری جهانی توجه نکرده‌اند؛

ح - فمینیسم همواره به جامعه‌شناسی و سایر حوزه‌های معرفتی به خاطر غفلت از مسائل زنان حمله می‌کند و این غفلت را یک نوع خسارت نظری و تحلیلی می‌داند، از آنجا که فمینیسم نسبت به تجربه‌ی مردان بی‌توجه است، خود متهم به یک نوع زن محوری است.

1 - litism

۸) ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی زنان: فراتر از تئوری فمینیستی

بی تردید رویکردهای فمینیستی نتایج و تفاوت‌های مهمی را به لحاظ نظری در تحلیل مسائل اجتماعی زنان به بار آورده‌اند. تحقیقات فمینیستی با تأکید بر روش‌های کیفی به جای روش‌های خشک و آماری، زمینه را برای اکتشاف مسائل زنان فراهم ساختند.

تغییر در رویکرد و روش نه تنها باعث توجه بیشتر به موضوعات مربوط به زنان شد، بلکه موجب تمایز تحلیل‌های جدید از تحلیل‌های سنتی نیز گردید. ذکر این نکته ضروری است که تئوری فمینیستی از نقد مصون نمانده است و علی‌رغم دستاوردهای مهم، نقدهای جدی بر آن وارد است، اما بیان ضعف و نقدهای وارد بر تئوری فمینیستی به معنای مهم نبودن صورت‌بندی نظری مسائل زنان یا مشروعیت و تعمیم نظریه‌های موجود به مسائل زنان نیست. بی تردید نوع تحلیل‌هایی که در آن ملاحظات جنسیتی لحاظ گردد، می‌تواند از سایر تحلیل‌ها متمایز شود. برای فائق آمدن بر نقدهای وارد بر تئوری فمینیستی کرن شو (۱۹۸۹) تحلیل‌های تقاطعی^۱ را پیشنهاد می‌کند. وی برای تحلیل مسائل زنان، از جمله زنان رنگین پوست، ادغام سه مقوله‌ی نژاد، جنسیت، طبقه و سایر مقوله‌های بیانگر مقاومت در زندگی افراد و عملکردهای اجتماعی را ضروری می‌داند.

این نظریه از طرفی بر تفاوت تجربیات زنان با مردان و ضرورت مناسبات قدرت، که تئوری فمینیستی بر آن تأکید دارد، تکیه می‌کند. از طرف دیگر بر

1 - Intersectional

تفاوت میان زنان پافشاری می‌کند. لذا نظریه پردازان باید علاوه بر جنسیت، طبقه و نژاد را هم در تحلیل خود ادغام و ملاحظه کنند که چگونه با تعامل این متغیرها می‌توان تجربیات زنان سیاه را نشان داد. توضیح و تحلیل نژاد بر حسب جنسیت و طبقه و توضیح جنسیت بر حسب سایر متغیرها، موجب می‌شود که تجربه‌ی زنان رنگین پوست و فشار مضاعف بر آنها که تا به حال در تئوری فمینیستی از آن غفلت شده، تبیین شود. برتری این تئوری نسبت به تئوری فمینیستی آن است که هژمونی نظری جنسیت را مسئله‌دار می‌سازد و از طرفی وعده‌ی کاربرد جهانی را برای هر فردی، یا هر گروهی و در هر مناسبات ساختاری و صورت‌بندی فرهنگی فراهم می‌کند.

همان‌طور که همیلتون^۱ می‌گوید تحلیل‌های تقاطعی جا را باز می‌کند که هر کس موقعیت اجتماعی خود را به عنوان منبع تحلیلی و مشخص کننده‌ی هویت به کار گیرد. جذابیت این تئوری در آن است که آنچه ممکن است در نظر شما مفروض باشد، انکار می‌شود و هر چیزی که پیش‌بینی نمی‌شود، تأکید می‌شود (Hamilton 1997).

از این جهت شاید بتوان گفت که تحلیل تقاطعی به پروژه‌ی پست مدرن نزدیک است چون بر هویت‌های متکثر و در حال تغییر تأکید می‌کند و چنین نظریه‌ای فرصت بازاندیشی را فراهم می‌سازد و شاید این مفهوم، بزرگ‌ترین مشارکت مطالعات زنان در حوزه‌ی نظری بوده که تا به حال ایجاد شده است (McCall 2005).

1 - Hamilton

امروزه تصور کردنی نیست که بتوان مطالعه‌ای را صرفاً با تأکید بر جنسیت انجام داد و نمی‌توان تفاوت میان زنان را نادیده گرفت، البته مطالعه‌ای که تفاوت‌ها را نادیده بگیرد، می‌تواند به لحاظ نظری گمراه کننده و به لحاظ سیاسی ساده‌انگارانه تلقی شود. نویسنده‌ی مقاله بر این موضوع تأکید دارد که مفهوم‌سازی ایستا از هویت مقبول نیست و، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، تأکید تئوری فمینیستی بر مفهوم جنسیت ما را با دو اشکال جدی اساس‌گرایی و کنارگذاری روبه‌رو می‌سازد، اما در نظر گرفتن عوامل مختلفی چون نژاد، طبقه و جنسیت، سناریوی دنیای مشترک زنان را که تئوری فمینیستی بر آن تأکید می‌کند، درهم می‌ریزد و همان‌طور که موهانتی^۱ و دیگران می‌گویند: «سناریوی دنیای مشترک زنان، به لحاظ تئوریک و سیاسی قوم‌مدارانه و امپریالیستی است» (Mohanty, 1988) نویسنده‌ی مقاله در اینجا بر نظر جودیت باتلر^۲ و جون اسکات^۳ تأکید می‌کند که تئوری خوب باید باز باشد و فضا را برای انتقاد و مداخله باز کند و ما را قادر سازد تا در مورد محدودیت‌های حوزه‌ی نظری خود بازاندیشی کنیم (Buttler & scott 1992).

تئوری خوب در جامعه‌شناسی تئوری‌ای است که جامعیت و پیوستگی داشته باشد، درحالی‌که در بحث زنان، ممکن است چنین چیزی حاصل نگردد بلکه تئوری خوب آن نظریه‌ای است که یک فرایند اکتشاف را آغاز کند و ما را به این قضیه برساند که دنیای اطراف ما پیچیده‌تر و متناقض‌تر از

1 - Mohanty

2 - Buttler

3 - Scott

آن چیزی است که فکرش را می‌کردیم. شاید این جمله‌ی مشهور دیویس^۱ درست باشد که هیچ تئوری‌ای به خاطر حقیقت داشتن و یا پیوستگی ذاتی‌اش مشهور نمی‌شود، بلکه به خاطر ابهام و ناتمام بودن مشهور می‌شود (Davis 1986: 285 - 301).

بیان این جمله پیچیدگی تحلیل در مسائل زنان را نشان می‌دهد و محققان این حوزه را بر آن می‌دارد که با این گونه پیچیدگی‌ها در تحقیقات خود دست و پنجه نرم کنند. تحقیقات انجام شده در حوزه‌ی زنان، مفاهیم خاصی را آشکار می‌سازد که می‌تواند اساس نظریه‌پردازی در این حوزه واقع شود. در زیر به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

۹) مفاهیم اساسی در نظریه‌پردازی زنان

تمایزها و تفاوت‌ها

در این قسمت از مقاله نویسنده سعی دارد به نمونه‌ای از تحقیقات انجام شده در حوزه‌ی زنان اشاره و بر این مطلب تأکید کند که در نظر گرفتن عواملی چون جنسیت، مناسبات مربوط به قدرت، مردسالاری، محرومیت منزلتی و تنگناهای فرصتی برای زنان می‌تواند به عنوان وجه تمایز تحلیل‌های سنتی از تحلیل‌های جدید تلقی شود.

1 - Davis

۹-۱) کار زنان

در مورد کار زنان در خارج از منزل رویکردهای متعددی وجود دارد. در بعضی از این رویکردها کار زنان به عنوان یک نوع اختلال در نظم کارکردی نقش‌های جنسی دیده می‌شود. برای مثال، پارسونز (۱۹۵۶) مردان را برای نقش‌های ابزاری و زنان را برای نقش‌های عاطفی و منفعلانه مناسب می‌بیند. از نظر وی این نقش‌های اجتماعی کارکردی وصل به بیولوژی می‌باشند. لذا هر نقشی در ورای این نقش‌ها غیرکارکردی تلقی می‌شود. از این رو کار زنان در خارج از خانه برای ثبات سیستم اجتماعی کژ کارکردی تلقی می‌شود. عده‌ای نیز بر این مسئله تأکید می‌کنند که اشتغال زنان موجب می‌شود که آنها نقش‌های سنتی خود اعم از رسیدگی به امور خانه و بچه‌داری را رها کنند، حال آنکه تحقیقات انجام گرفته در مورد کار زنان حاکی است که با جذب زنان در بازار کار به هیچ وجه نقش‌های سنتی آنها رها نشده است (نهایندی ۱۳۸۴؛ اندرسون ۱۹۹۷). برعکس وقتی زنان وارد بازار کار می‌شوند، کار بیرون از منزل مضاف بر کار منزل می‌گردد. همان‌طور که آن اگلی تأکید می‌کند، کار خانه و بچه‌داری بخشی از نقش‌های زنانه به حساب می‌آید (آن اگلی ۱۹۷۲: ۱۵۲). البته تشخیص این مطلب مهم است که خانه‌داری و کارهای مربوط به خانه نباید جزئی از زن بودن تلقی گردد اما مسئله‌ی مادری و وظایف مربوط به آن امری کاملاً متمایز است. زنان مادری را وجه مهمی از زندگی خود تلقی می‌کنند و آن را یک نوع خلاقیت خاص زنان می‌دانند که این برتری را به زنان می‌دهد که در عالم خلقت بی‌نظیر باشند (صادقی ۱۳۸۴: ۳۴). با توجه به

تحقیقات و شواهد تجربی به نظر می‌رسد ایده‌ی کارکردی در مفهوم نقش جنسی نارساست. زیرا این‌گونه رویکردها با تأکید بر عواملی چون علائق، توانایی‌های فیزیکی، انگیزه‌ها و ایدئولوژی مادری سعی دارند کار زنان را غیر اساسی جلوه دهند و نسبت به کار مردان آن را ثانویه و غیرمهم تلقی کنند. چرا همیشه این‌گونه توجیحات نسبت به کار زنان وجود دارد؟ در حالی که به سادگی می‌توان جهت بحث را عوض کرد. تحقیقات انجام گرفته نشان می‌دهد که زنان و مردان نقش‌های مورد انتظار را به طور منفعلانه نمی‌پذیرند یا رد نمی‌کنند بلکه آنها به‌طور فعال و باز اندیشه‌ای نقش‌های جنسی را شکل می‌دهند (Connell 1987 in Clifton, 2007).

اگرچه بسیاری از زنان کار خود را دوست ندارند و آن را حامالی و جان‌کندن می‌دانند اما علی‌رغم این مسئله، بسیاری از آنها همانند مردان کار می‌کنند، چون بدون کار آنها، خانواده از عهده‌ی مخارج خود بر نمی‌آید (آجرلو ۱۳۸۹؛ Bilotn & et.al 1982).

از طرفی کار کردن می‌تواند به عنوان راهی برای رسیدن به استقلال مالی باشد و زنان را از محرومیت‌های مادی که گاهی ممکن است از جانب مردان بر آنها تحمیل شود تا حدی رها سازد.

بنابر دیدگاه اسلام، همه‌ی مردم به صورت مستقیم مکلف به رفع نیازهای اقتصادی خود نیستند و عده‌ای از جمله زنان بنا بر فلسفه‌ی خاصی می‌توانند تحت سرپرستی و کفالت دیگری قرار گیرند. اگرچه اسلام زنان را از دغدغه‌ی اقتصاد خانوار رها ساخته اما تولید ثروت و انتخاب شغل را برای

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

زنان به هیچ وجه ممنوع نساخته است به شرط آنکه شغل آنها با الزامات زندگی خانوادگی و شرعی و قواعد اخلاقی و انسانی منافات نداشته باشد (علاسوند ۱۳۸۲: ۱۴۸ و ۱۴۹).

به هر حال شواهد نشان می‌دهد که زنان عمدتاً در کارهای نیمه وقت، سطح پایین و کم درآمد کار می‌کنند و همواره برای ارتقای شغلی با سقف‌های شیشه‌ای^۱ مواجه‌اند که از سوی ساختار مردانه بر آنها تحمیل می‌شود.

بنابراین درک کار زنان بدون توجه به زمینه‌ی نابرابری در قدرت میسر نخواهد بود و توجه به متغیر جنسیت در کنار سایر عوامل در تحلیل‌های اجتماعی می‌تواند الگوهای عمیق روابط جنسیتی را در جامعه آشکار سازد، الگوهایی که گاهی نامرئی به نظر می‌رسند اما همیشه ما را احاطه کرده و به نگرش‌ها و رفتارهای ما شکل می‌دهند.

۹-۲) ارزش کار خانگی

یکی دیگر از نمونه‌های بارزی که در تحلیل‌های جامعه‌شناسی از آن غفلت شده است، ارزش کارهای خانگی است. تقسیم‌بندی میان حوزه‌ی خصوصی و عمومی همواره توجه جامعه‌شناسان را به سوی حوزه‌ی عمومی و حضور غالب مردان در این حوزه جلب می‌کرد. کار خانه به علت گره خوردن به زنان و حوزه‌ی خصوصی تا سال‌های ۱۹۶۰ مورد توجه جامعه‌شناسان واقع نمی‌شد، اما امروزه به عنوان یک سرویس خصوصی نظم

1- Glass Ceiling

یافته است که زنان به مردها و بچه‌ها می‌دهند، لذا مشارکت آنها باید شناخته و ارزش‌گذاری شود. به بیان دیگر اگرچه کارخانه به لحاظ مالی بدون پاداش می‌ماند اما به لحاظ تولید اقتصادی یک فعالیت تولیدی است. اگر قرار بود که ما برای کلیه خدماتی که زنان در خانه فراهم می‌کنند، مبلغی بپردازیم، مشاهده می‌کردیم که این مبلغ بسیار چشمگیر است (Anderson 1997: chapter 6). دورتی اسمیت با به چالش کشیدن مفهوم حوزه‌ی عمومی - خصوصی (Smith 1987) و آن اکلی با مطالعه‌ی ارزش کار خانگی، تحلیل‌های سنتی را در هم ریختند و با یک نگاه جدید به ارزیابی ارزش کار خانگی پرداختند.

۹-۳) خشونت‌های خانگی

یکی دیگر از موضوعات مهمی که در جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی سنتی مغفول مانده بود، موضوع خشونت‌های خانگی است. اگرچه خشونت‌های خانگی رایج‌ترین نوع خشونت‌ها به حساب می‌آیند و به لحاظ آماری بالاترین نرخ را دارند، اما خشونت‌های خیابانی بیشتر بررسی شده‌اند. معمولاً خشونت علیه زنان در تعاریف رسمی جای ندارد و به عنوان بخشی از زندگی عادی و روزمره محسوب می‌شوند (صادقی ۱۳۸۸ و ۱۳۸۹). جرم‌شناسی متعارف هنوز بر روی مردانی که در خیابان خشونت می‌ورزند، متمرکز می‌شود و از خشونت‌هایی که در فضای خصوصی توسط آنها علیه زنان صورت می‌گیرد، غفلت می‌ورزد. فهم خشونت علیه زنان مستلزم تحلیلی است که رابطه‌ی خشونت را با ساخت نهاد‌های اصلی اجتماعی نشان دهد (صادقی ۱۳۸۹) حال آنکه جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی سنتی رابطه‌ی بین اجبار و قدرت را که

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

میان زنان و مردان وجود دارد، کاملاً کنار گذاشته است. در نظریه پردازی‌های جدید، خشونت‌های خانگی امر شخصی یا خصوصی تلقی نمی‌شود. بلکه مسئله‌ای اجتماعی است که ریشه در عمق رویه‌های فرهنگی و مناسبات اجتماعی دارد. خشونت‌های خانگی با انزوای اجتماعی و بی‌قدرتی زنان در خانواده در ارتباط است و به عبارتی نوعی کنترل اجتماعی است که مستقیم از ساخت مردسالاری برمی‌خیزد (صادقی ۱۳۸۹: ۱۳۸).

۹-۴) ترس زنان از جرم

بی‌توجهی به مناسبات جنسیتی و جدی نگرفتن تجربیات زنان در موضوعات مختلفی آشکار است که از آن جمله می‌توان به ترس زنان از جرم اشاره کرد. پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد با وجود آنکه مردان بیشتر از زنان قربانی جرایم می‌شوند، اما ترس زنان از جرم جدی‌تر و چند برابر بیشتر از مردان است. در جامعه‌شناسی و جرم‌شناسی متقدم این موضوع معمولاً به ویژگی‌های فردی زنان یا با توجه به نظریات محیطی تبیین شده است. طبق این نظریات با دستکاری در فضاها و یا تلطیف آنها می‌توان احساس امنیت را در زنان افزایش داد. صادقی و میرحسینی در تحقیقی بر روی ترس از جرم در میان زنان در شهر تهران به این نتیجه رسیدند که ترس زنان از جرم معلول ویژگی‌های فردی و مشخص محیطی و موقعیتی نیست. بلکه ترس زنان از جرم برآمده از نابرابری‌های جنسیتی، حاشیه‌ای بودن، ادغام اجتماعی نشدن و فروتری منزلت اجتماعی آنهاست. به عبارت دیگر ترس از جرم در میان زنان نمودی از مناسبات جنسیتی در فضاها و اجتماعی است (صادقی و میرحسینی ۱۳۸۸).

برخلاف تئوری‌های سنتی که عمدتاً بر روی نقش‌های جنسیتی و تعینات بیولوژیکی تأکید دارند، رویکردهای متأخر از جنسیت بر ارتباط میان محدودیت‌ها و فشارهای نهادینه شده و عمل اجتماعی تأکید می‌کنند. این‌گونه تئوری‌ها مسئولیت را روی عاملیت بازیگران اجتماعی می‌گذارند و ماهیت مناسبات جنسیتی معاصر را اعتراض‌پذیر و اصلاح‌پذیر می‌دانند.

نتیجه‌گیری

فمینیسم به عنوان یک جنبش سیاسی - اجتماعی تأثیرات مختلفی را در حوزه‌های معرفتی داشته است. انتقاد اصلی فمینیسم به نظریه‌های جامعه‌شناختی جهت‌گیری‌های مردانه‌ی این‌گونه نظریه‌پردازی‌ها و غفلت نسبت به موضوع زنان است. حتی جامعه‌شناسی انتقادی به آن اندازه جامعیت ندارند که زنان و متغیر جنسیت را در برگیرد. رویکردهای چپ نیز که اغلب بر یک نوع ارتدکس سوسیالیسم تکیه می‌کنند در بهترین وجه درباره‌ی زنان این مطلب را مطرح می‌کنند که منزلت زنان به عنوان یک مقوله تبعی دیده می‌شود، به این معنا که موضوعات زنان به طور خاص و موضوعات فمینیستی به طور عام برحسب طبقه توضیح داده می‌شود، به گونه‌ای که با رفع استیلای طبقاتی مسائل زنان نیز مرتفع خواهد شد. در نظریه‌پردازی‌های جدید بر این موضوع تأکید می‌شود که زنان مسائل خاص خود را دارند، مسائلی که باید در ورای موقعیت طبقاتی به آنها توجه کرد. فمینیست‌ها با مطرح کردن جنسیت و برتری دیدگاه زنان، بر نظریه‌پردازی خاص زنان

تأکید دارند. از این رو مطالعه‌ی جنسیت در حوزه‌ی علوم اجتماعی بیش از پیش مرئی گشته و به لحاظ کیفی نیز تغییرات چشمگیری داشته است. برای مثال، در گذشته این اشتباه رایج بود که جنسیت معادل زنان فرض می‌شد اما امروزه جنسیت به عنوان یک مفهوم تئوریک فهمیده می‌شود که روابط اجتماعی به خصوص آن روابطی که مبتنی بر تفاوت‌های میان دو جنس است بر اساس آن فهمیده می‌شود. به عبارت دیگر جنسیت به عنوان یک اجبار اجتماعی و بخشی از ساختار اجتماعی تشخیص داده می‌شود که برای فهم عدم تساوی‌های ساختی باید به آن توجه کرد و شاید بتوان گفت ابزار اصلی برای نهادینه کردن قدرت و مناسبات مربوط به آن است.

از طرفی فمینیست‌ها موضوعات خاصی را برای تحقیق گزینش می‌کنند که سایرین نسبت به آن تعهدی نشان نمی‌دهند. اگرچه فمینیسم یک ابزار مفهومی قوی برای نقد تحقیقات جامعه‌شناسی به حساب می‌آید اما انجام دادن تحقیقات یا وجود چیزی به عنوان روش‌های فمینیستی می‌تواند نقد و بررسی شود. از طرفی علی‌رغم اینکه جنسیت در نظریه‌ی مربوط به زنان مهم است اما قابل نقد و بررسی است. برای مثال، در نظریه‌پردازی‌های فمینیستی، تحلیل جنسیت همواره در مرکز توجه قرار می‌گیرد، اما تأکید بیش از حد بر این مفهوم تئوری فمینیستی را با دو جدل جدی مواجه می‌کند که از آن جمله می‌توان به کنارگذاری و اساسی‌گرایی اشاره کرد. به این معنا که برتری دادن به جنسیت نسبت به سایر عوامل موجب می‌شود که جهات دیگری چون نژاد و طبقه در نظر گرفته نشود، به همین دلیل تئوری فمینیستی

نسبت به تجربه‌ی زنان رنگین پوست و انعکاس آن غفلت ورزیده است. به عبارت دیگر، تئوری فمینیستی که بر اساس تجربیات زنان سفیدپوست طبقه‌ی متوسط بنا شده است به هیچ وجه تعمیم‌پذیر به زنان سیاه‌پوست و رنگین‌پوست نیست چرا که آنها علاوه بر فشارها و تبعیض‌های ناشی از جنسیت و طبقه با تبعیض‌های ناشی از نژاد نیز مواجه‌اند و این مسئله‌ی مهمی است که اغلب توسط فمینیست‌های سفیدپوست به درستی درک نشده است. لذا می‌توان گفت تئوری فمینیستی یک ماهیت انحصاری دارد که عمدتاً دربرگیرنده‌ی تجربیات زنان سفیدپوست است.

اگرچه از دهه‌ی هفتاد به بعد، تئوریزه کردن تجربیات زنان برای فمینیست‌ها به عنوان یک اولویت جدی مطرح شد اما علی‌رغم انتقاد آنها به جامعه‌شناسی و رویکردهای نظری آن، کمتر به نظریه‌های مستقل و بدیع دست یافتند. به همین جهت آنها نیز سراغ تئوری‌های مارکسیستی رفتند تا شاید بتوانند مدلی برای تبیین پدرسالاری پیدا کنند. امروزه کمتر بر این مسئله توافق وجود دارد که می‌توان صرفاً با تأکید بر جنسیت، نظریه‌پردازی کرد، از این رو بسیاری از نظریه‌پردازان برای تحلیل مسائل زنان، از جمله زنان رنگین‌پوست، ادغام سه مقوله‌ی نژاد، جنسیت، طبقه و سایر مقوله‌هایی را که بیانگر تفاوت در زندگی افراد و عملکردهای اجتماعی است، ضروری می‌دانند. برتری این‌گونه نظریه‌پردازی نسبت به تئوری فمینیستی آن است که هژمونی نظری جنسیت را شاکله‌برانگیز می‌سازد.

امروزه، تئوری فمینیستی با چالش‌های جدی مواجه است که باید آن

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

را مرتفع سازد. از آن جمله می‌توان به تئوریزه نکردن تجربیات مردان، انعکاس نیافتن تجربیات زنان رنگین‌پوست، هژمونی نظری جنسیت، تأکید بر تجربیات زنان سفیدپوست و کشیده شدن به یک نوع برگزیده‌گرایی و عدم تساوی قدرت در امر تحقیق اشاره کرد. برخلاف تئوری فمینیستی، به نظر می‌رسد تحلیل‌هایی که تعامل عوامل مختلف را در نظر می‌گیرند مشارکت نظری سازنده‌ای را در حوزه‌ی جامعه‌شناسی ایجاد کرده‌اند. این نوع تحلیل‌ها دربرگیرنده‌ی تحلیل منسجم و یکپارچه‌ای از منابع مضاعف، مرتبط و تعاملی است که فروتری و سرکوب زنان و به حاشیه راندن آنها را در جوامع مردسالار توضیح می‌دهد.

منابع

- ◀ آجرلو، سمیه، زنان در مشاغل کاذب. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد) به راهنمایی سهیلا صادقی فسایی (دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹).
- ◀ ریتزر، جورج ۱۳۸۷. *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، علمی.
- ◀ صادقی فسایی، سهیلا. «چالش فمینیسم با مادری»، کتاب *زنان*، سال ۷، ش ۲۸ (تابستان ۸۴).
- ◀ _____ . بررسی تصور زنان نسبت به خشونت خانگی علیه آنان (مطالعه‌ای کیفی) پروژه جمعیت و توسعه دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
- ◀ _____ . «خشونت‌های خانگی و استراتژی‌های زنان در مواجهه با آن»، *بررسی مسائل اجتماعی ایران سال ۱*، ش ۱ (۱۳۸۹).
- ◀ صادقی فسایی، سهیلا و زهرا میرحسینی. «تحلیل جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر ترس از جرم در میان زنان در شهر تهران»، *نامه علوم اجتماعی*، سال ۱۷، ش ۳۶ (بهار ۱۳۸۱).

فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان

- ◀ علاسوند، فریبا ۱۳۸۳. *زنان و حقوق برابر*، تهران، شورای فرهنگی - اجتماعی زنان.
- ◀ گیدنز، آتونی ۱۳۸۷. *جامعه شناسی*، ترجمه‌ی منوچهر صبوری کاشانی، تهران، نی.
- ◀ نهاوندی، مریم، بررسی اخلاق کار کارکنان دانشگاه تهران با تأکید بر جنسیت، (پایان‌نامه‌ی دکتری) به راهنمایی دکتر غلامعباس توسلی، (تهران، دانشگاه تهران، دانشکده علوم اجتماعی ۱۳۸۶).
- Abbott, Pamela & Wallace, Claire. 1995. *An introduction to Sociology, Feminist Perspective*, London, Routledge.
- Alexander, Jackie & Chandra Talpede Mohanty 1997. *Feminist Genealogies, Colonial Legacies, Democratic Futures*, New York, Routledge.
- Anderson, M.L. 1997. *Thinking about women, Sociological perspectives on Sex and Gender*, Allyn & Bacon.
- Bilton, T; Bonnet, K; Jones, P; Stanworth, M; Shread, K; Webster, A. 1981. *Introductory Sociology*, McMillan Press
- Bordo, Susan. 1997. *Twilight Zones: The Hidden Life of Cultural Images from Plato to O. J.*, Berkeley, University of California Press.
- Butler, J. & J. W. Scott 1992. 'Introduction', Butler and J.W.Scott (eds), *Feminists Theorize the Political*, New York, Routledge.
- Code, Lorraine, "Is the Sex of the Knower Epistemologically Significant?" *Metaphilosophy* 12 (1981).
- ——— 1991. *What Can She Know? Feminist Theory and the Construction of Knowledge*, Ithaca, NY: Cornell University Press.

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

- ————. “How Do We Know? Questions of Method in Feminist Practice”, *Changing Methods: Feminists Transforming Practice*, edited by S. D. Burt & L. Code. Peterborough, Ontario, Canada, Broadview Press (1995).
- Collins, Patricia Hill 1990. *Black Feminist Thought*, London, Routledge.
- Crenshaw, K. “Demarginalizing the Intersection of Race and Sex: A Black Feminist Critique of Antidiscrimination Doctrine, Feminist Theory and Antiracist Politics”, *University of Chicago Legal Forum*, 14 (1989).
- Danner, M and L. Landis 1990, Carpe Dime (Seize the day): An Opportunity For Feminist Connection, in B. Maclean and Milovanovic (eds), *Racism, Empiricism and Criminal Justice*, Vancouver, Canada, The Collective Press. P: 105 - 112.
- Davis, M. S. That’s Classic! “ The Phenomenology and Rhetoric of Successful Social Theories”, *Philosophy of the Social Sciences*, 16 (1986).
- Denzin, Noman K 1997. *Interpretive Ethnography: Ethnographic Practices for the 21st Century*, Thousand Oaks, CA: Sage.
- DeVault, Marjorie L. “Talking and Listening from Women’s Standpoint: Feminist Strategies for Interviewing and Analysis”, *Social Problems*, 37(1990).
- DiQuinzio, Patric. “Exclusion and Essentialism in feminist theory”, the problem of mothering, *Hypatia*, v8 n3 (Summer 1993).
- Doucet, A. & Mauthner, N, “Feminist Methodologies and Epistemology”, *In 21st century sociology: A reference handbook* | coeditors in chief Clifton D. Bryant, Dennis L. Peck. p. cm. Sage Publication (2007).

- Eichler, Margrit 1988. *Non Sexist Research Methods*, London, Allen & Unwin.
- Fonow, Mary M. & Judith A. Cook, 1991. *Beyond Methodology: Feminist Scholarship as Lived Research*, Bloomington, Indiana University Press.
- Giere, Ronald N. & Alan W. Richardson 1996. *Origins of Logical Empiricism*, Minneapolis, University of Minnesota Press.
- Glucksmann, Miriam. "The Work, of Knowledge and the Knowledge of Women's Work", *Researching Women's Lives from a Feminist Perspective*, edited by M. Maynard and J. Purvis. London, Taylor & Francis (1994).
- Hamilton, Roberta. "Theorizing Gender, Sexuality and Family: Feminism and Psychoanalysis Revisited", *Feminism and Families*, edited by M. Luxton. Halifax, Nova Scotia, Canada, Fernwood (1997).
- Haraway, Donna. "Situated Knowledge: The Science Question in Feminism and the Privilege of Partial Perspective", *Feminist Studies*, 14 (1988).
- Harding, Sandra 1991. *Whose Science? Whose Knowledge? Thinking from Women's Lives*, Ithaca, NY, Cornell University Press.
- ——— 1987. *Feminism and Methodology*, Milton Keynes, Open University Press.
- ———. "Introduction: Is There a Feminist Method?", *Feminism and Methodology*, edited by S. Harding. Bloomington: Indiana University Press (1987)a.
- ———. "Conclusion: Epistemological Questions", *Feminism and Methodology*, edited by S. Harding. Bloomington, Indiana University Press (1987)b.

ضرورت نظریه پردازی در حوزه‌ی مسائل زنان از تحقیق تا نظریه

- Hartsock, Nancy C. M, 1998. *The Feminist Standpoint Revisited and Other Essays*, Boulder, CO, Westview Press.
- Keller, Evelyn Fox 1985. *Reflections of Gender and Science*, New Haven, CT: Yale University Press.
- Lloyd, Genevieve, 1983. *Man of Reason*, London, Routledge.
- McCall, Leslie. "The Complexity of Intersectionality", *Signs, Journal of Women in Culture and Society*; 30 (2005).
- Miller, Jean Baker 1976. *Toward a New Psychology of Women*, Boston, MA: Beacon Books.
- Mohanty, C. T. "Under Western Eyes: Feminist Scholarship and Colonial Discourses", *Feminist Review*, 30 (1988).
- Nelson, Lynn Hankinson. 1990. *Who Knows: From Quine to a Feminist Empiricism*, Philadelphia, PA: Temple University Press.
- Oakley, Ann 1972. *Sex, Gender, and Society*, London, Temple Smith.
- ———. "Interviewing Women: A Contradiction in Terms", *Doing Feminist Research*, edited by H. Roberts. London, Routledge & Kegan Paul (1981).
- Parsons, Talcott 1956. *Family, Socialization and Interaction Process*, London, Routledge & Kegan Paul.
- Ramazanoglu, Caroline & Janet Holland 2002. *Feminist methodology: Challenges and Choices*, London, Sage (1997).
- Reinhartz, Shulamit. "Who Am I? The Need for a Variety of Selves in the Field", *Reflexivity and Voice*, edited by R. Hertz, Thousand Oaks, CA: Sage (1997).

- Ritzer, George 1975. *Sociology: A Multiple Paradigm Science*, Boston, MA: Allyn & Bacon.
- Skeggs, Beverley. "Situating the Production of Feminist Ethnography", *Researching Women's Lives from a Feminist Perspective*, edited by M. Maynard and J. Purvis, London, England: Taylor & Francis (1994).
- Smith, Dorothy. "Women's Perspective as a Radical Critique of Sociology", *Sociological Inquiry*, 4 (1974).
- ————— 1987. *The Everyday World as Problematic: A Feminist Sociology*, Boston, MA: Northeastern University Press.
- Spivak, Gayatri Chakravorty 1993. *Outside in the Teaching Machine*, New York, Routledge.
- Stanley, Liz & Sue Wise [1983] 1993. *Breaking Out*, London, Routledge & Kegan Paul.
- Taylor, Helen 1989. *Scarlett's Women: Gone with the Wind and Its Female Fans*, London, Virago.
- Wesely, J. "Considering Violence, Gender, Lived Experience and Cumulative Victimization", *Feminist Criminology*, Vol 1, N 4, (2006).
- Wollstonecraft, M. (1792). *A Vindication of the Rights of Women*, republished 1929, London: Dent